



مسابقات بین‌المللی اتومبیلرانی تور لهستان، عکس از گتی‌ایمیج

برخورد شدیدی دروازه‌بان و مهاجم در جام کنفدراسیون‌ها، عکس از اسپوتنیک‌نیوز



پاک کردن عرق همکار در حاشیه یک جشن نظامی در چین، عکس از گاردین

دنیانه روایت تصویر

در محضر بزرگان

آثار پایبندی به لذت‌های مادی

شهید مطهری درباره آثار شهوت‌رانی نوشته‌اند: شرافت و شهامت و شجاعت روح در همه کس رشد نمی‌کند. عزت و آزادی و عدالت خواهی و خیرخواه بشر بودن در همه کس رشد ندارد. در انسان شهوتران و عیاش، این‌ها رو به زبونی و فرسودگی می‌روند؛ در انسان از خود گذشته و از تن رهیده رشد می‌کنند. لذا در آن‌جا که انسان به شهوت و عیش و نوش گراییده است، همه سنجایی انسانی مرده است و انسان در لجن سیئات اخلاقی فرو رفته است و بدان سبب جامعه و انسان‌ها در راه سقوط می‌افتند. اولیای حق حتی از بسیاری از لذات میاج، چشم می‌پوشیدند و از گرفتاری در لذات حلال نیز پرهیز داشتند، زیرا می‌دانستند آن‌جا که انسان پایبند لذت شد تعالی روح از او گرفته می‌شود چه رسد به آن‌جا که پای‌بند گناه باشد. برگرفته از کتاب «علل گرایش به مادپروری» اثر شهید مطهری

یادش بخیر



بریده کتاب

نیمه گمشده چه جور پیش خوبه؟

می‌گفت پیدا کردن نیمه گمشده مثل بازی با خمیر می‌مونه! وقتی می‌گردد دنبال نیمه گمشده ات، منتظری کسی پیدا شه که همان طوری که تو هستی، زندگی کنه، آهنگ گوش بده، فکر کنه، حرف بزنه، درست مثل یک نیم کره فلزی که واسه کامل شدن دنبال یک نیم کره دیگه می‌گرده. بعد یک آدم خمیری پیدا می‌شه که می‌تونه تغییر شکل بده، مثل تو زندگی کنه، آهنگ گوش بده، فکر کنه، با خودت میگی این همونه که دنبالش بودم اما خوب اون خمیریه، موندنی نیست، تو سختی‌ها کم میاره، با اولین ضربه شکلش عوض می‌شه، و امیره، از دست میره، چند وقت بعد می‌بینی نیمه گمشده کسی شده که هیچ شباهتی به تو نداره! می‌گفت حاضرم نیمه گمشده ام یک مثلث متساوی الاضلاع باشه، اما بمونه! برگرفته از کتاب «فقهو سرد آقای نویسنده» نوشته روزبه معین

داستانک

اعتراض به صاحب تنها داروخانه شهر!

زنی به شهر کوچکی رفته بود تا آن‌جا زندگی کند. کمی بعد، زن به خدمات‌دهی ضعیف داروخانه شهر به همسایه خود اعتراض کرد. او امیدوار بود همسایه اش به خاطر آشنایی با صاحب داروخانه، این انتقاد را به گوش او برساند. وقتی که این زن دوباره به داروخانه رفت، صاحب آن‌جا با لبخند و گشاده رویی با او احوال‌پرسی کرد و سریع داروها را طبق نسخه به او تحویل داد. زن بلافاصله رفتار عجیب و باورنکردنی او را با دوستش در میان گذاشت. زن گفت: «فکر می‌کنم توبه او بابت خدمات‌دهی ضعیف اش ذکر داده‌ای. درست است؟» همسایه گفت: «نه. اگر ناراحت نمی‌شوی، به او گفتیم که تو چقدر از عملکرد مثبت او راضی هستی و معتقدی که چقدر خوب می‌تواند تنها داروخانه این شهر را اداره کند. به او گفتیم که داروخانه او بهترین داروخانه ای هست که تو تا کنون دیده‌ای.» برگرفته از جام جم آنلاین

انگلیش آموزی

نویسنده: میترا تاتاری، تصویر ساز: سعید مرادی



در حق دیگران خوبی کن، از راه‌های غیر منتظره به خودت برمیگرده

اندک‌صبر

دومینویی باختم!

خودش متوجه نبود! ضربه ای زد و رفت و من همه چیز را یک به یک باختم! درست مثل دومینو آهسته، پیوسته

علی قاضی نظام

دور دنیا

این خانم‌ها چند ساله به نظر می‌رسند؟!



آدیتی سنترال/ «لورا شو» طراح وب سایت تایوانی ۴۱ ساله است اما به این خاطر که شبیه یک دختر ۲۰ ساله به نظر می‌رسد، حسابی مشهور شده است. او به تازگی عکس‌های خود و خواهر ۳۶ ساله و مادر ۶۳ ساله اش را در اینستاگرامش منتشر کرده تا به همه نشان دهد که این جوان ماندن در خانواده آن‌ها موروثی است! او و مادر و خواهرش هر سه درست مثل یک دختر ۲۰ ساله جوان مانده‌اند و این اتفاق آن قدر عجیب است که عده‌ای مدعی شده‌اند آن‌ها از نسل خون آشام‌ها هستند!

بهای گران قیمت یک بی احتیاطی!



هنگامی که این زن متوجه قیمت ۲۶ هزار دلاری جواهر گران قیمت شد و صاحب مغازه از او خواست تا در ازای شکستن الگو، پول آن را بپردازد، آن قدر شوکه شد که همان‌جا بیهوش و راهی بیمارستان شد. این اتفاق سر و صدای زیادی در چین به راه انداخته است و بعضی‌زن بی احتیاط و عده‌ای هم صاحب مغازه را مقصر می‌دانند.

ادعای عجیب پروفسور ژاپنی!



دیلی میل/ یک پروفسور ژاپنی ادعا می‌کند که کلاغ‌های مزاح، متوجه تابلوی «لطفا وارد نشوید» می‌شوند و وارد فروشگاه و محل کار شما نمی‌شوند! او سال‌هاست که از این ترفند برای جلوگیری از ورود کلاغ‌ها و زاغ‌ها به آزمایشگاه اش استفاده می‌کند و می‌گوید تاثیر آن عجیب است! او اولین بار در سال ۲۰۱۵ به یکی از دوستانش که از هجوم کلاغ‌های مزاح به ستوه آمده، پیشنهاد کرد تا این نوشته را با حروف درشت روی مغازه اش نصب کند و او هم تا کنون از ورود کلاغ‌ها در امان بوده است!

مشهور شدن شوهر دروغگو!



آدیتی سنترال/ «آنتونیو گارسیا» مرد میان‌سال مکزیک‌کی که دیوانه وار عاشق فوتبال است، به همسرش گفت که برای خرید یک پاکت سیگار به بیرون می‌رود اما بلافاصله به فرودگاه رفت تا خودش را برای دیدار تیم فوتبال کشورش به روسیه برساند! او وقتی پایش به روسیه رسید، از شدت خوشحالی دروغ بزرگش به همسرش را در اینترنت‌علنی کرد و حالا به خاطر همین دروغ حسابی مشهور شده است! او به همراه صدها مکزیک‌کی دیگر تیم ملی کشورشان را در روسیه تشویق کردند.

فتواستریپ

تابستان خود را چگونه می‌گذرانید؟



۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...

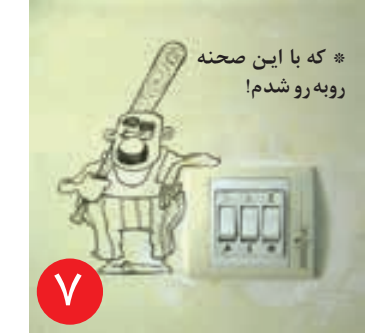


۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...

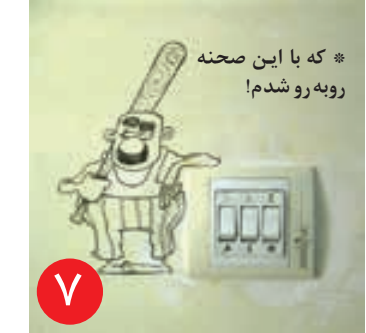


۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...

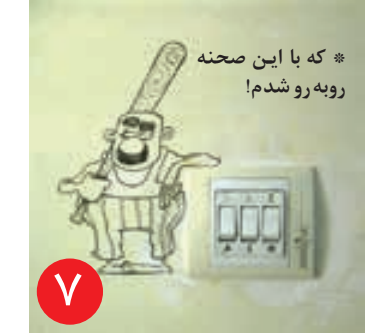


۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...

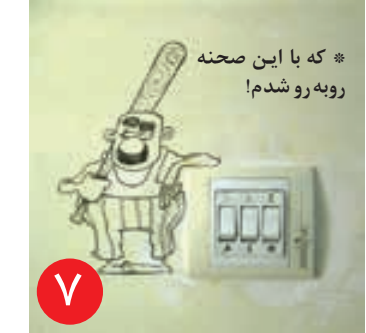


۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۵ * روزهای آخر تابستون شده بود و خسته از این همه برنامه ریزی و کار مفید و بدون پول، برگشتم خونه تا زیر کولر استراحت کنم...



۷ * که با این صحنه روبه‌رو شدم!

۶ * بعدش رفتم دنبال یاد گرفتن کار فنی... که نفهمیدم چرا اوستام روز دوم در کارگاه رو اصلا به روم باز نکرد!



۴ * که دوست‌های ناباب اجازه ندادن!

۳ * بعد تصمیم گرفتم کتاب بخونم...



۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می‌گفتن داداش به اشتباه اسفنج می‌خوری، باید از این پودرها بخوری که منم دوست نداشتم و برگشتم!

۱ * اول مجبور شدم تو خونه سرم رو با داداش کوچیکه گرم کنم...

۲ * بعد تصمیم گرفتم برم باشگاه بدن‌سازی ولی اون‌جا هم می